

# بیگما

شماره مسلسل ۱۵۸

سال چهاردهم

شهریور ماه ۱۳۴۰

شماره ششم

دکتر سید فخرالدین شادمان

## تراژدی فرنگ

کلمه تراژدی که از زبان فرانسه به فارسی راه یافته خود از اصل یونانیست و آن را می توان مانند کلماتی از قبیل فیلسوف و جغرافیا و شیمی و سینما و چاپ و گیلاس و اتم و اسکناس که از زبانهای دیگر آمده است در جمع لغات فارسی پذیرفت و نگاه داشت . در کتب لغت و در مؤلفات ادبی زبان های مختلف فرنگی تعریف کلمه تراژدی و شرح موضوع و مفهوم و مصداق و بیان کیفیت جذبه های آن در همه جا یکسان نیست . تراژدی نیز ساخته کارخانه فکر لطیف یونانیست و از عهد ارسطو تا امروز بزرگان فضل و حکمت فرنگ در باب تراژدی مطلب نکته آموز بسیار نوشته اند . یکی می گوید که تراژدی جنگ عقلست با میلها و شهواتی انسانی و بعقیده دیگری مایه تراژدی تأثر شدید و عمیق روح شخصیت بسیار حساس در مقابل گرفتاری و مصیبت و عذابهای وجدانی .

در تعریف تراژدی نوشته اند که تراژدی شرح وقایعست ناگوار و بد عاقبت هم باعث هول و وحشت و هم موجب رحمت و شفقت . غم نیز از ارکان تراژدیست اما نه هر غمی و عقیده ارسطوست که در تراژدی آنچه بر سر بیچاره گرفتار می آید ، رنج و درد و عذاب جسمانی و روحانی ، باید حاصل عمل او باشد ، نتیجه ضعف او یا خطای او و برای روشن شدن این مطلبست که فضایی فرنگی میگویند که فی المثل مصلوب گشتن و کشته شدن مسیح - بعقیده عیسویان - تراژدی نیست چرا که وی ضعیف نداشت و خطائی نکرد ، آنچه بر او گذشت درد و غم و رنج و مصیبت اوست نه تراژدی مسیح .

از اسرار طبع بشریست که آدمی بآفریدن و دیدن و خواندن و شنیدن تراژدی هم رنج میبرد و هم لذت و هر قدر هول و هراس و رنج و درد گرفتار بیشتر باشد لذت تراژدی بیشتر و در بیان علت این لذتست که حکما و فضلا بحثها کرده اند . اما هنوز بحث در میانست چرا که بتصریح علت را معین نکرده اند . آنچه مسلمست آنکه انسان بدیدن تراژدی در عین وحشت زدگی و هراسانی بر بیچاره گرفتار رحمت می آورد و از تراژدی لذت میبرد و این عجبت . آن را بسپاه اندرونی و بد فطرتی و خوشحال شدن از تیره بختی و گرفتاری دیگری حمل نکنید که حکیمانی بزرگ مانند هگل و شوپن هوئر و نیچه گفته اند که این لذت خاص که از رنج بردن و درد کشیدن حاصل می شود از لذت های دیگر بکلی جداست و در این میان از قبول و تسلیم و رضا و آشتی با روزگار و دلبستگی بزندگی، با وجود همه مصیبت های زندگی، سخن گفته اند تا از این راه علت های لذت بردن از تراژدی را بیان کرده باشند. از ایام ارسطو تا امروز بعلمت ظهور انواع تراژدی دامنه مفهوم آن وسیعتر شده با اینهمه در مقاله « تراژدی فرنگ » باید بیشتر بشکته ای توجه داشت که ارسطو گفته است که در تراژدی آنچه بر سر بیچاره گرفتار می آید باید حاصل عمل او باشد ، نتیجه ضعف او یا خطای او .

معنی و مفهوم کلمه فرنگ در زبان فارسی نه محدودست و نه صریح . می توان گفت که فرنگ جایست که امروز تمام یا اکثر ساکنانش عیسوی باشند و از نژاد اروپائی و متکلم بیکی از زبانهای اروپائی . بموجب این تعریف استرالیا و امریکا و بیشتر بلاد اروپا جزء فرنگست و هائی تی که سکنه اش عیسوند و بفراسه حرف می زنند جزء آن نیست چرا که بومیان همه فرنگیان را کشته اند و فرنگ مصطلح خواص آن قسمت از بلاد فرنگست که ساکنانش بمدارج عالی تمدن رسیده اند و امروز کلمه انگلیسی « وست » نیز غالباً در این معنی گفته و نوشته میشود . لفظ فرنگ در این مقاله برای بیان این مفهوم بکار رفته است .

خوانندگان مجله یغما خود بر این نکات واقفند ولیکن لازم مینمود که حد معنی و مفهوم دو کلمه تراژدی و فرنگ ، بقدری که بکار این مقاله می آید ، معین باشد .

چه بزرگست و جان کداز این تراژدی ، عظمتش متناسب با جلال و بزرگی فرنگ و مشکلاتها و مصیبت های او و تا باین فرنگ شخصیت ندهی و روحش و احساس و تأثیرش را چنانکه باید شناسی بکنه تراژدی او بی نخواهی برد و فرنگ وجودیست هزار علم و هزار هنر ، مادر همرو افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و دانته و شکسپیر و بیونن و گوته و ناپلیون و لینکون و ادیسون ، خلاق و نویسنده و سازنده و کاشف و مخترع ، صاحب هزاران هزار فکر و طرح و نقشه و مجسمه و تصویر و کتاب و ماشین و قادر بایجاد هر آن چیز شدنی و بودنی که بتصور آید و این فرنگ اکنون بدست خویش برای خود هزار گرفتاری و بلا ساخته و بیای خویش بر لب کور آمده و بواسطه ضعف و خطای خود کشتی خویش را باین جا آورده است ، باین جا که نزدیک گرداب فناست .

\*~\*~\*

اگر باید گریست گریه کنید و اگر شیون نیز باید کرد شیون کنید چرا که فرنگ بیمارست و سخت گرفتار . آیا این فرنگ هنرمند عالم فشنک را دست روزگار چنین ضربت زده یاری خود این همه دردهای جسمی و روحی را بر خود پسندیده است ؟

چه شد که تو چنین در کار خود فروماندی و بیچاره شدی ای فرنگ هزار هنر ؟ باید اشک ریخت و تأسف خورد که فرنگ سرفراز بچنین روزی افتاده است . تو چندان بزرگی ای فرنگ و

گرفتاریت چنان عظیم که ترازدی تو که امروز عالمی تماشاگر آنست بزرگترین ترازدیهاست .  
 بیمار مینمائی ای فرنگ ، چه مرض داری که این همه هذیان میگوئی ؟ تو عاقل بودی و  
 حقایق بین و منطق آفرین و در فوائد استدلال درست کتابها نوشته‌ای پس چرا امروز مطالبی میگوئی  
 و مینویسی که سحرانشینان افریقا هم بر تو بخندند . آیا باور کردنیست که حرص و آز ترا چندان غافل  
 کرده باشد که چشم داشته باشی و این آشوب عالمگیر را نبینی و گوش داشته باشی و فریاد هزاران  
 هزار صاحب فکر صاحب دل عزت خواه آزادی پرست استقلال دوست را نشنوی ؟

وای بر تو ای فرنگ که طمع خام چشم حقایق بیست را چنان فرو بسته است که بعد از  
 دو هزار و یانصد سال کوشش در طلب معرفت و این همه پیشرفت سر انجام بخود فریبی پرداخته ای  
 و برای آنکه خود را بامیدهای باطل خوشدل کنی بفسادگری افتاده‌ای .

هذیان میگوئی و دروغ و سخنانی که بشنیدن آنها دل هر محب صادق از هول فرو میریزد  
 که این چه تره‌انست که بر زبان فرنگ رفته ، این فرنگ شهره آفاق مشهور بعلم و خرد بیمانند .  
 بین چه کرده‌ای با خود ای فرنگ . نوستابشگر بدان و فاسدان و خائنان شده‌ای و ملامتگر  
 صالحان و وطن پرستان و بلغت تراشی میخواهی حقایق را حتی بر هم زبان و هم نژاد خود نیز پنهان  
 کنی . وطن پرستان یا کدمان را چندان آشوبگر خوانده‌ای که بجان آمده‌اند و میگویند که اگر  
 کوشش در کندن ریشه فساد و استوار کردن میانی صلاح و تقوی و آزادی و استقلال آشوبگریست  
 پس بدان و آگاه باش ای فرنگ فسادگر پرور که ما آشوبگریم . تو که حکومت يك روزة  
 يك فساد را هم بر خود نمی پسندی چرا دیگران را دائم اسیر حکومت فاسدان میخواهی ؟

بهدمستی با اشراف ناشریف و بزرگان نابزرگ و سوداگران نا تاجر و مقاطعه گران بد تراز  
 قاطعان طریق با اقتصادیات ماهر چه خواهسته‌ای کرده‌ای و نا توانسته‌ای متاع نالازم فروخته ای و باید  
 از تو خواست که برای خدا واگر بخدا معتقد نیستی برای آنکه بیش از این رسوا و منفور خاص و عام  
 نشوی دموکراسی مدرج و آزادی مقید ساخت کارخانه‌های سیاست بافی و مصلح تراشی فرنگ بی‌بازار  
 بیآوری و در وصف و مدح آنها مطالب سراپا دروغ و باطل نگویی و ننویسی . اما چه باید کرد که غافل شده‌ای  
 و نمیدانی که چنین اتمه بد ساخت را دیگر جز با تانک و سرنیزه نمیتوانی فروخت و در عوض غیر از  
 نفرین و لعنت ، آن هم نفرین و لعنت از دل برخاسته در دانشگاه پرورده يك ملت، چیزی نمیتوانی خرید.

\* \* \*

غم انگیزست و عجیب شنیدن حقایق نامربوط از دهان تو ای فرنگ عزیز قشنگ . گفته‌هایت  
 گاهی به هذیان بیمار سخت میماند و گاه برهات دیوانه‌ای که روزگاری عالم بوده است ودانا . قصابی  
 که مجنون شده باشد اگر سخن بگوید از گوشت و پوست و رگ و پی و پیه و دنبه و استخوان و گردن و  
 ماهیچه و ران و کارد و مساطور و از کسب و کار خود خواهد گفت ، همه بریده بریده و نادرست و بیجا . اما  
 تو چیزی دیگری و جنونی خاص داری . در امور علمی و فنی و در آنچه نفع ظاهریت در آنست هنوز درست  
 فکر میکنی ولیکن بشنیدن اسم بعضی از ممالک و بدیدن ثروت بعضی از ملل یکباره عقل و هوش از  
 دست میرود و دیوانه وار حرف میزنی و مقاله و کتاب مینویسی و لغت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی  
 میتراشی و از این همه بدتر آنکه بدل ساز شده‌ای و برای هر ملتی متناسب ثروتش و غیرت و حمیت  
 حکمرانان و فاسدش و نا وزیران خارجی تراشیده‌اش بدل دموکراسی درجه دار میسازي یکی، دو درجه  
 نزدیک باستبداد و نود و هشت درجه دور از آزادی، مطلوب اشراف ناشریف و فاسدان بیهنر و دیگری

چندان بد ساخت و کج و غلط که هر چند از بدل چینی کم بها نیز ارزاترست در این عالم هیچکس خریدارش نیست .

دل میسوزد و باید بسوزد هر گاه که صاحب‌دلی در وطن پرستی ثابت و در فرنگ دوستی صادق بیند که کارفرنگی عالم تربیت یافته در مکتب آزادی بجائی کشیده است که چون از آزادی دیگران سخن در میان باشد بزبان فصیح حق را ناحق جلوه میدهد و باطل را صحیح و نیز برای کتمان يك حقیقت هزار دروغ سیاسی و اقتصادی میگوید و چندین صد مقاله و رساله و کتاب ضلالت بنیاد مینویسد .

\* \* \*

- تو کیستی و چه میگوئی و این کلمات را بیهوده چرا در گوش من فرو مینخوانی ؟ مرا از چه میترسانی ؟ من فرنگم و هنرمند و عالم و توانگر و فعال و توانا و برای پیشرفت و جنگ هر آنچه بتصورت آید همه را آماده دارم . علت ملامت کردن امروزت را نمیدانم که چیست . کردار و گفتار من چرا باید در نظرت عجیب نماید . من از بیست و سه قرن پیش چنین بوده‌ام و همه آن کرده‌ام که میخواسته‌ام . خزائن شوش را بیغما بردم و تخت جمشید را بشمله‌های آتش سپردم و قرطاجنه را سوزاندم و با خاک یکسان کردم . قرنها روم را بر جان و مال خلق مسلط کردم و شرح رفتار روم را با اسیران لابد خوانده‌ای .

- کسی منکر این کارهای توییست . فایده تکرار این مطالب چیست ؟

- مقصود اینست که بگویم هم از ایام قدیم خلائق با اعمال من آشنا بوده اند . بگذارم مطلبم را تمام کنم . ما شش تن بودیم ، پرتقال و اسپانیا و فرانسه و هلند و انگلیس و بلژیک که از پانصد سال پیش عالمی را گرفتیم و میان خود قسمت کردیم . من مخالف را در هر جا از پا در آورده‌ام . يك روز چهارصد و شصت مکزیک را زنده در آتش سوختم . بومیان امریکا را برده خود کردم و چندان از ایشان کار کشیدم که از پا در آمدند و فی‌المثل در شهری که يك میلیون ساکن داشت بعد از بیست و سه سال سیزده هزار تن بیشتر نماند و چون کارگر کم مزد بسیار کار میخواستم کنیز و غلام از افریقا آوردم و داستان آنچه برایشان گذشته مشهور عالمست . من هند را گرفتم و چین را و ثروت هند را بهزار اسم و بهانه بردم و بدولت گستاخ چین که نمیخواست تریاک بخرد با دلائلی نمایان و قاطع و محکم ، با کشتی جنگی و توپ مرگبار فهماندم که دولت چین نمیتواند مانع آزادی تجارت باشد و ملت چین را از فوائد تمدن فرنگی محروم نگاه دارد ، فی‌الجمله باین دولت غافل فهماندم که باید بامن دادوستد کند و بداند که در این معامله تعیین قیمت با کسیست که کشتی جنگی دارد و توپ و تفنگ و این بود سزای چین .

- چنان مینماید که از آنچه کرده‌ای هیچ پشیمان نیستی و گرنه با این آب و تاب بشرح آن

نمیپرداختی .

- در این عالم هیچ چیز بقدر قدرت تأثیر ندارد . من خود مطیع قدرت خویشم و آنچه کرده‌ام همه بفرمان قدرت بوده است و کیست که بتواند در راهی که قدرت باو بنماید یا نکندارد . نکته همه اینست که باید دید توان هر نوع قدرت چیست و در میان قدرتهای همنوع آنکه توانا تر برتر . باری صد سال پیش ازین بود که پری صاحب‌منصب بحری امریکائی را با ده کشتی و دو هزار سرباز بژاپون فرستادم تا ژاپونی هم مثل چینی بداند که در بستن عهدنامه تجارت و مودت تأخیر روانیست و چون معنی

سخنان مرا چنانکه باید ادراک نکردند ده سال بعد به نه کشتی انگلیسی و چهار کشتی هلندی و سه کشتی فرانسوی ، همه جنگی و پیراز دلیلهای آهنین ، امر کردم که بربنادر ژاپون چندان دلیل بیارند تا بفهمند که باید سه میلیون دلار هم برسم غرامت بپردازند . من شریف دلیر وطن پرستی چون عبدالقادر جزائری را گرفتم و وطنش را تصرف کردم و تونس و مراکش را باطاعت خود درآوردم و بخاک ایران بی هیچ موجی لشکر بردم و شورش هند ازستم بجان آمده را با کلوله فرو شاندم . الغرض کاری کردم که دسراسر عالم جزو سر هر کشوری یازبر فرمان من باشد و خریداری چون و چراى متاع من با ترسان و لرزان از فخر و غضب من . آنچه گفتم شمه‌ای از اعمال منست . من غیر از کشور گیری کارهای بزرگ دیگر هم کرده ام . آثار گرانبهای انواع تمدن عالم را بوسائل مختلف درموزه ها و کتابخانه‌های خود جمع آوردم و در علم و ادب و هنر بیما شدم .

- راستست که قدرت و ثروت و معرفت و قوه فعالیتی که داشته‌ای بی‌همتا بوده اما نکته اینست که تو دیگر آن فرنگ نیستی که بتوانی همه آن کنی که بخوای . از تو نباید توقع داشت که خود بگوئی که من ناتوان شده‌ام ولیکن آثار ناتوانی از کردار و گفتار تو هویداست و چه میتوان کرد که اینست راه و رسم روزگار و هر چیزی را پایانی و زوالیست . هند و جاوه و سوماترا و مصر و تونس و مراکش خلاصه ، اکثر متصرفات خود را از دست داده‌ای و فرانسه و پرتغال هم که از مستعمرات خود دل نمیکشند سرانجام باید آن کنند که انگلیس و هلند قویتر از ایشان گردانند ، باید بروند و چون دیرتر میروند خوارتر و منفورتر و سرودست و پا شکسته تر خواهند رفت . از تو میپرسم ای فرنگ که آیا عجیب نیست و خنده آور که پرتغال کم دانش هشت نه میلیون ساکن که سه چهار قرنست در پای چراغ کم روشنائی معلومات محدود خود در فقر و جهل زندگی میکند مستعمره دار باشد و بجای آنکه از بهر و برای اصلاح امور خود معلم و مشاور بخواهد در این هندوستان بزرگ هم صاحب مستعمره بماند ؟ اینست تراژدی تو ای فرنگ که امروز اکثر کارها بت مخالف منطقت و عقل سلیم و باعث کم اعتباری و بی آبرویی و از این بدتر آنکه چون ناتوان شده‌ای بیشتر از بیشتر بفساد گیری و فساد پروری رفته انگیزی می‌پردازی . با ملامتگر بی انصاف عیبجو چکنم . آیا من امروز در هندوستان چنین کارهایی میکنم که تو میگوئی ؟

- ای فرنگ خود را چنین ساده و کند ذهن جلوه نده که بی حاصلست . تو مقصود مرا خوب میفهمی . امروز در هندوستان کاربرد نمیکنی چونکه نمیتوانی . اما در هر جای دیگر که توانائی داشته‌ای هر چه خواسته‌ای کرده‌ای . در چین ، در مصر ، در عراق و در هر کشوری از این قبیل چندان بدان را پروردی و چنان خود را بسنخان طماع فریب فاسدان بی آبروی منفور دلخوش داشتی تا هم خود را ضعیفتر کردی و هم فاسدان غافل همدست خویش را با آوارگی یا بکشتن دادی . هنوز هم از خواب غفلت بیدار نشده‌ای و در هر جا که میتوانی همان میکنی که نباید ، فساد گیری و فساد پروری ، آمیزش با بدان و پرهیز از لیکن و میترسم که عاقبت همه را بروزی سیاه بنشانی و وقتی از این کارها توبه کنی و پشیمان شوی که توبه را و پشیمانی را فایده‌ای نباشد .

- خسته‌ام و گرفتار و دیگر تاب شنیدن ندارم و در آنچه گفتمی باید با کارخانه داران و تاجران و گماشتگان ایشان مشاورت کنم .

- سرمایه دار و مخبر دروغ نویس خواننده فریب و فضلا و هنرمندان مزدور دولت‌مندان و روزنامه داران حق ناشناس دروغ فروش اعلان برست ای فرنگ هرگز ترا براه راست دلالت نخواهند

کرد. تو اگر بیغرضی چرا مشکل خود را بر بزرگان آزاد فکر حقایق بین عرضه نمیکنی و تابع رأی ایشان نمیشوی ؟



مقاله نویس بامخبّر یا مؤلفی که در گوشهٔ اطاق خود برای روزنامه‌ها و مجلات فرنگی و خوانندگان بیخبر از اوضاع حقیقی عالم در باب اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ممالک نو صنعت ملقب بملقب نامبارک غلط «توسعه نیافته» (۱) کلیات و تهرات مینویسد شخصیت مردم فریب و بدواز این سه بدتر کیست که باین مملکتها می‌آید و بعد از مراجعت با هزار آب و تاب بنوشتن میپردازد و غیر از کلی بافی و غمخواری مزورانه و مدح و ذم بیجا کاری نمیکند. از فساد بد بنیاد مینویسد و بنیادش را نمیگوید که چیست، آبروی ملتی را میبرد ولیکن فاسد رشوه خوار همدست و همراز خارجیان فسادگر را مینویسد که کیست. می‌آید تا یس از بازگشت دروغ خود را راست جلوه دهد و بگوید که من فسادگاه را دیده‌ام و نمیگوید که جز فاسدان کسی را ندیده و از صالحان گریزان بوده و گفته‌های حق را ناشنیده گرفته است.

با این انتقادهای کلی بریده بریده در پهلوی، بی‌نام فاسد و مفسد هیچ عاقل فرزانه‌ای را در هیچ جا و علی‌الخصوص در ممالک نو صنعت قدیم تمدن نمیتوان فریفت چرا که مظلوم هرگز ظلم و ظالم را فراموش نمیکند و کوشش در پوشاندن ظلم ستمگران و پنهان داشتن اسم ایشان گذشته از بی‌حاصلی موجب خشمست و عصبان. همه حق دارند که باین قبیل نوشته‌ها بد گمان باشند و بگویند «چنانکه میگویند، که غرض از اعتراض ناگهان و انتقاد گاه بگناه نیز آنست که فاسدان را با اشاره و کنایه بیشتر برسانند تا این خائنان خائف پیوسته بی‌چون و چرا مطیع بمانند.

در بیان حالات و کیفیات و مضار انواع فاسد و فساد اول باید فاسدتر را رسوا کرد و فساد مهمتر را شرح داد، الا فسد فالافسد والا هم فالا هم و هر که جز این کند لابد از فساد نفع میبرد و با فاسدان همکاریست و همدست یا جیره خوار ایشانست.

ای فرنگ چه پیش آمده است که چنین مجال طلب شده‌ای ؟ میخواهی که دیگران هم وطن پرست باشند و هم تابع ظالمان وطن فروش و این کاریست مجال.



هیچ مرتج ای فرنگ بیهمتای هزار گرفتاری از کسی که صادقانه و از سر غمخواری باتو کلمات سخت بگوید. تو در کار خویشتن فرو مانده مینمائی و در بقای عظمت خویش از چندی پیش در شک افتاده‌ای. باتو که خود کتاب «انحطاط غرب» را بقلم اشینگر نوشته‌ای چه میتوان گفت. تو بی‌بی، مورخ کبیر این عصر هم در باب آینده تمدن فرنگی در کتاب معتبر جذاب خود «مطالعه تاریخ» مطلبهای اندیشه

۱ - تا چندی پیش «عقب افتاده» صفت بمضی از ممالک بود و چون دیدند که خوب صفتی نیست «توسعه نیافته» را جانشین آن کردند که غلطت. چگونه میتوان مملکتی را بقدر یک وجب هم توسعه داد. مفهوم اصلی لفظ فرنگی که اول «عقب افتاده» و بعد «توسعه نیافته» ترجمه شده عمران و پیشرفتست بمدد جمیع وسائل جدید علی‌الخصوص صنعت. در این مقاله نویسنده دانشمند برای بیان این مفهوم در چند جا نو صنعت را بکار برده است که مقصود را بیان میکند و از اهمیت و اعتبار مملکت نو صنعت نمیکاهد.

آور غم‌انگیز بسیار درج کرده است و در کشوری که ساکنانش باستظهار عظمت و قدرت و ثروت خویش وطن خویش را «ملک خودخدا» نامیده‌اند همین پیرارسال کتاب «امریکای مغلوب‌شدنی» نوشته‌اند. آلمانی، امریکائی، انگلیسی، فرانسوی و هر دانداده‌ای واقع بین، همه میدانند که هر آنچه هست سراسر متغییرست و گذزاست ولیکن غم‌وغصه و نگرانی موجود راهم نآورده نتوان گرفت.

از شوش سخن گفتی و از نخت جمشید که چگونه یکی را غارت کردی و دیگری را سوزاندی. شاعر لطیف خیال فرانسوی هم از قضا نام این دو جا را بمیان آورده است اما چنانکه میدانی بمناسبتی دیگر، برای شرح غم و درد و مصیبت‌های نوای فرنگ. والری پرورده فرهنگ بیهمتای تومتمییرست که چگونه فرنگ با فروختن آتش جنگ خود را گرفتار کرد و بلا کرد و بر بنیاد امور معنوی و مادی خود ضربت زد. والری که در بیان مطلب خویش میخواهد از جذبۀ این دو نام مشهور مدد بگیرد نخت جمشید را بارگاه معنویات و شوش را کنجینه خزائن مادیات فرنگی خوانده و نوشته است که زبانی که بر نخت جمشید معنویات از جنگ رسید از خسرانی که شوش مخزن مادیات دید هیچ کمتر نبود. همه چیز نابود نشد اما ناپایداری هر چیز محسوس گشت.

جنگ اولی فرنگ در قلب نوآسی و تشویشی بوجود آورد عظیم و آنچه والری و امثال او گفته‌اند و نوشته‌اند شمه ایست از وصف آنها. در جنگ دوم کار مشکلكتر شد و گرفتاری بیشتر وهم باین علت نومییدی و نگرانی حاصل از این جنگ چندین برابر شدید ترست.

این راه ملامت بگیرونه سرگرفت و شمانت. مقصود بیان جزئیست از مشکلات تو و اشاره بشکی عظیم که در دلت افتاده چنانکه خود بچندین زبان گفته‌ای.



در بیشتر کارهای نوای فرنگ شك باید کرد و در دوامر بیشتر از هر چیز دیگر، یکی در ادعای پشتیبانی تو از آزادی خواهان عالم و دیگری در روش تربیت بد حاصل تو.

دیوانه است هر آن کس که بگوید که تو آزاد نیستی یا آزادی را بجان دوست نمیداری ولیکن آزاد بودن و آزادی را برای خود خواستن دیگرست و با آزاد شدن محتاجان آزادی مدد رساندن دیگر. دشمنان میگویند و دوستان نمیتوانند منکر شوند که امروز تو در هر جا که **بتوانی و نفعی داشته باشی گذشته از آنکه با آزادی خواهان مددی نمیدهی بر سر راه ایشان هزار مشکل هم میتراشی** و این کار از تو که خود آزاد و از فوائد آزادی آگاهی ناپسندیده ترست.

ای فرنگ وقتی که در لزوم آزادی برای دیگران شك میکنی زشت مینمائی و هنگامی که با ستمگران آزادی کش هم صحبت و همداستانی ابلیس آدم روئی و در آن دم که میگوئی که من مخالف صلاح و تقوی و آزادی و موافق فساد و زدی و استبدادکاری نکرده‌ام و خود میدانی که مخاطب سخنت را باور نمیکند کربه منطری، شیطان انسان صورتی، بیشرمی و دروغگوئی.

در این ایام هیچ پیشرفتی کامل بی آزادی تصور پذیر نیست و زندگی بی آزادی عذاب‌یست الیم، جهنمی هزار بار بدتر از دوزخ که در آن بدان رامی‌سوزانند بعد از حساب و در این جهنم صالحان را میکندازند بی حساب. نکته اینست که آزادی برای ملت ضعیف لازمترست چرا که یگانه پشتیبان و نگهبان استقلال او آزاد است. فرانسه پیش از انقلاب مستقل بود و آزاد بود و ملت‌های قوی محروم از آزادی کامل و دارای کمال استقلال امروز بسیارست. اما آیا ممکنست که ملتی ضعیف در این روزهای پراز آشوب و خطر بی آزادی مستقل بماند؟ حکمرانان چنین ملتی

اگر خیانت نمیکنند و استقلال و مصالح ملک و ملت را نمیفرروشند چرا از بحث و اعتراض و بازخواست بهراسند و دهنها را ببندند و زبان و قلم متملقان را برای یاده گویی و هرزه نویسی باز و آزاد بگذارند و بس .

ملت زنده آزادی میخواهد آزادی و در هر جا که باخده و توپ و تفنگ و سرنیزه و دروغ باید با آزادی خواهان بجنگی هم اعتراف کرده ای که بازنده سروکار داری و هم بدبختی خود را ظاهر نموده ای که بکوشش در کشتن روح آزادی طلبی پول و وقت و آبروی خود را ضایع میکنی . ملت زنده محروم از آزادی بیمار است که جز بدوای آزادی بهیچ دارویی به نمیشود . این خطاست و کاری ابلهانه که برای مریض محتاج طبیب و دوا و غذا بجای تهیه و مسائل شفا باز بیجه بخرد و تفریح گاه بسازد و فسه بگویند .

ای فرنگ خود فریب یادر اشتباهی با از سر تروبر و ریاست که میگوئی فقر موجب انقلاب است . مگر اهل انگلیس و امریکا و فرانسه و روس فقیر بودند که بشورش برخاستند و خون ریختند و آزاد شدند . ظلم باعث انقلاب است نه فقر ، ظلم بدبوی زشت جانگناه آلوده بفساد و تبعیض . قوه عجیب نهفته در دل مظلومانست که تا گهان بگلر می افتد و آتش افروز انقلاب خونریز میشود نه فقر در محیط عدل و در آن جا که ثروت بیشتر و تبعیض و فساد رائجتر باشد ظلم شدید ترست و لاجرم انقلاب خونینتر خواهد بود . دزدان کم گناه راهم تو بکشتن میدهی . امروز نمیکداری بزندانان بیفکنند و فردا بقتلگاهشان خواهند برد .

تو خود ای فرنگ میدانی که امروز در سراسر عالم دوتوع حکومت پایدار بیشتر نیست ، یکی حکومت کشوری که هم مشرف باشد بشرف آزادی و هم مزین بزبور عدل و صلاح و تقوی و دیگری حکومت مملکتی که در آن هر قدر از نعمت آزادی کاسته اند بهمان نسبت بر نعمت عدل اجتماعی و صلاح و تقوی افزوده اند و جز این دوهر نوع حکومت نا پایدار است . در این ایام که هر کس يك دستگاہ رادبو بخرد بدو گوش از هزار جا بصد زبان سخن میشوند دیگر نمیتوان استبداد مسلح بفساد را باهیچ تویی و تانگی و سرنیزه ای و تبلیغی بجای آزادی در گلوی خلق ریخت و از ایشان چشم داشت که بگویند به به چه شیرین شربت است . اگر راست میگوئی و بچنگ با دشمنان آزادی برخاسته ای پس چرا نمیکوشی تا بر سپاهیان آزادی بیفزائی و از چیست که آزادی خواهان وطن پرست متقی را مطیع فاسدان میپسندی ؟ آنچه مسلمست آنکه طریقه حکومت هر چه باشد دیگر ممکن نیست ملتی را تابع حکمرایان فاسد نگاه داشت الا بزور ، آن هم در مدتی کوتاه و این زور فاسد نگاه دار بقدری که بفساد مساعدت کند هر از چندان با انقلاب حاصل از فساد اومدد خواهد رساند .

دیگر کار از این گذشته است که بیستن پارلمان بتوان دهنها را بست و قلمها را شکست . در آن جا که پارلمان نباشد هر دانشگاهی خود دستگاہیست قائم مقام پارلمان و اگر بگویم بهتر از آن غلط گفته ام چرا که مجمع ناو کیلان خوب نیست تا دانشگاہ مقدس بهتر از آن باشد و قدس دانشگاہ چندانست که فاسد زادگان هم که در این مکان شریف درس میخوانند بشاگردان وطن پرست آزادی خواه می پیوندند و استادانی هم که در پارلمان شاگرد از خود بدتران گشته و در آن جا یا بدروغ گفتن و دروغ شنیدن پرداخته یا مصادق آیه صم بکم عمی فهم لایر جمعون شده باشند در دانشگاہ مقدس جرأت ندارند که جز بر راستی چیزی بگویند یا خود را کور و کر و لال بنمایند . مجمع ناو کیلان را میتوان بست ولیکن آیا مدرسه را نیز میتوان بروز پارلمان نشانند ؟



امروز آزادی و دموکراسی و عدل اجتماعی مانند نندرسیت که در همه جا و برای همه کس لازمست و مفید و غیر از طماع ابله هیچکس در این شك ندارد که فساد بهیچ مقداری و ازهیچ مقامی و دستگاهی و شخصی تحمل پذیر نیست . پس بلفت نراشیدن و آزادی ملون و دموکراسی منظم ساختن و فاسدان و مفسدان را بچنگ زگرری باخویشان و باران و همدستان و شریکان ایشان گماشتن جز خویشتن کسی را نمیتوان فریفت . آزادی رنگین و دموکراسی مضاف حرامست و نجس و مشتری ندارد .

در مکتب آزادی درس دموکراسی باد گرفتن بزبان آموختن میماند و همچنانکه باین بهانه ابلهانه که تادرس حرف نزی هیچ نباید بگوئی ممکن نیست شخصی را از تکلم محروم داشت بگفته های بیگانه مثنی مدعی که بی هیچ امتحانی و مجوزی خود را مصلح امور میشمرد کسی را نمیتوان از نعمت آزادی و لذت دموکراسی بی نصیب گذاشت . چه بيشر مند این نامصلحان خود فریب که بی هیچ حیائی بملتی میگویند که تا ما ترا امتحان نکنیم و نگوئیم که بعقیده ما بسن بلوغ سیاسی رسیده ای و در ادراك دقائق آزادی و نکته های حکومت دموکراسی استاد شده ای حق نداری که بذکر این دو کلمه مقدس از حرمت و عظمت آنها بکاهی .

شرح انواع حکومت از قبیل حکومت جمهور و حکومت خلق و حکومت روحانیان و حکومت شاه مستبد و حکومت اغنیاء و حکومت سلطنتی و حکومت چند خانوادۀ مهم (ریپوبلیک و دموکراسی و تئوکراسی و اوئوکراسی و یلوتوکراسی و موارشی و اولیکارشی) همه را خوانده یا شنیده بودیم و شکر خدا را که نمریدیم و حکومت های نوظهور دیگری دیدیم ، حکومت های منفور خلق و هم باین علت ممنوع هر روزنامه و هر مجله دروغ نویس فرنگ ، حکومت های مقاطعه گران و مترجمان و نامترجمان و مبارزان مسلح بفساد و نیمه زبانان ، در چنگ و ستیز باهر صالح متقی و در صلح و صفا باهر فاسد بی پروا .

نوی فرنگ نه قاصری نه مقصر نو کناهکاری . اگر نمیخواهی فضولی کنی با ما چکار داری و چرا در باب امور ایران چندان مقاله مبهم و ناتمام مینویسی که نام بزرگ این مملکت را در عالم در هر روزنامه ای و مجله ای همنشین کلمۀ زشت فساد کنی و اگر غمخوار مائی پس چرا تمام مینویسی و حقایق را هویدا نمیکنی . هر چه در دفاع خود بگوئی همه باطلست . يك محك در این کار هست و بس و آن رای و نظر آزادی خواهان عالمست . تو باید همه آن کنی که هر آزادی خواهی در هر کشوری هوا خواه تو باشد و بد گویت را جای اعتراض نماند و چه بدبختی از این بدتر و کدام تراژدی از این غم انگیز تر که فرنگ اکثر گفته ها و نوشته های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را چنین نامعتبر کرده باشد .

\* \* \*

دشمنان نیز معترفند ای فرنگ که خوبی تو همه از تربیت خوب تست و جای تأسف است که در این نیز خلل افتاده است . استاد و معلم و شاگرد و مدرسه و کتاب و اسباب تعلیم و تحصیل معرفت چندان داری که بوسف نمی آید و آنچه در این دستگاه هنوز کاملست و مفید باید خشنود باشی و سر فراز اما سخن بر سر نقصها و عیبهای بزرگست که در ارکان تربیت تو شکست آورده و مشکلی عظیم بر مشکلات است . افزوده است .

در درستی روش تعلیم و تربیت فرنگی شك میتوان کرد و کسی را در برابر استدلال آنکه شك میکند تاب مقاومت نیست چرا که چندین میلیون دلیل جاندار گویا هست و چندین هزار میلیون سند بخط و امضای فرنگی همه دال بر فساد است که پایه های متین روش تربیت فرنگ را موربانه وار میخورند .

این جراید و مجلات باطل نویس تست و کتابهای شهوت انگیز و فیلمهای جنایت آموز و این چندین میلیون شاگرد مدرسه و دانشگاه و پسرودختر ، رفاس و شرابخوار و عشرت طلب و قمارباز و حادثه جو و هروئین دوست ، گرفتار فحشاء فکری و جسمی ، روگردان از خانه و معبد و پدرومادر و ناصح ، عیاشانی هر روز در طلب یاری و رفیقی نوو کیفیت شهوت آوری جدید ، از گذشته گریزان و از آینده نگران . شك نیست که شاگردان خوب علم دوست پاك ضمیر بسیارند اما تو خود ای فرنگ از اوضاع و احوال جوانان خویش مشوشی و برای اثبات نافرمانی بودن روش تربیت و ضایع شدن وقت جمعی کثیر از کودکان و جوانان توبیش از این چند میلیون سند و دلیل چیزی دیگر هم لازمست ؟

هنوز اول این نوع بدبختی و گرفتاری تست ای فرنگ . باین جوانان ده عیب صد جرم هزار توقع چه خواهی کرد . پسران و دختران امروز مردان و زنان فردای تواند و وای بر این فردای تو .



ترازدی نوای فرنگ بزرگست و جان سوز و هیچ ترازدی دیگر نمی ماند چرا که تو خود بیهمتایی . جای رحمتست و رحمت باید آورد بر این حالت غم انگیز عزیزی از پستی و ذلت نگران که میداند و نمیخواهد که دانسته باشد که روزگار کار را براو سخت کرده است و امتحان بزرگ در پیش دارد . هر دروغی که گفته ای ای فرنگ و هر ستمی که کرده ای امروز باید باربش از تو دولتان بشنوی و تحمل کنی و هر درس بدی که آموخته ای باید از شاگردان استاد شده پس بگیری . تو گرفتار خطاهای خوبشنتی و این قلمه بلا که در آن محصور ساختی تست .

تو گرفتار و در این میان نکته ای که سه چهار قرن بر دیگران نهان بود پکیاره عیان گشت و کسانی که مفلوب و مرعوب تو بودند و از صنعت تو میترسیدند از خواب غفلت بیدار شدند و دریافتند که یاد گرفتن رموز صنعت تواز آموختن کمالات دیگر تو بسیار آسانترست و برای نبرد با تو هزار بار مؤثرتر و مفیدتر .

آنچه تو با علوم و فنون مصر و هند و بابل و ممالک اسلامی کردی با علوم و فنون توهمان کرده اند و گاهی از تو پیشتر رفته اند . تو خود خوب میدانی که اگر شاگردان بر استادان سبقت نگیرند علم و دانش نقصان می پذیرد و ترقی جز اینست که شاگردان از آموزگاران بر گذردند و این کیفیتست که هم اکنون آن را میبینی .

دو جنگ بزرگ تاریخ بشر در این قرن اتفاق افتاد و کمر فرنگ را این دو جنگ شکست . جنگ اول عالمگیر بود و در هر کشوری نوعی تأثیر کرد و ظهور و پیشرفت و قوام و دوام دولتهای کمونیستی مهمترین حاصل آنست . جنگ دوم هم عالمگیر بود و هم شورش انگیز و هم نکته آموز . بعد از این جنگ هیچ مملکتی و شهری و دهی و گروهی و شخصی و فکری و دلی نماند که در آن شورش و عصیان و امید و آزادی خواهی و استقلال طلبی و توفه های گوناگون پدید نیامده باشد . همه ، از هر رنگی و بهر دینی و در هر جایی خواهنده غذا و مسکن و مدرسه و معلم و کتاب و طبیب و دوا و جمیع اسباب آسایش مادی و معنوی شده اند .

انقلابی عظیم شروع شده است که باید مبدأ تاریخ بشر گردد چرا که تا امروز چنین انقلابی جذاب و عمیق ، برهم زن فکر و راه و رسم قدیم و خلاق و اصول و شیوه های جدید برای هر چیز ، کسی بیاد ندارد . اینست انقلاب کبیر و نوای فرنگ نمیتوانی و نباید آن را نادیده بگیری .

حکومت استوار بر اساس فکر و طرح و اصل و عمل کمونیستی از این انقلاب کبیر يك مظهر

بیش نیست و تو برای آنکه ترسی و نهراسی و دیگران را بترسانی و بهراسانی و نیز کار خود را آسان جلوه دهی مشکل کمونیستی را بزرگترین مشکل میخوانی . روس کمونیستی گرفتاری دیرروز تو بود و گردش روزگار سر انجام ناچارت کرد که آن را که برای دشمنی و جنگ با فکر و دولت کمونیستی پرورده بودی و در راه پروردنش هزار ملامت شنیده بودی بمدد دولت کمونیستی مغلوب کنی و چنداناش بیازاری که خود را بشکشد . چین مشکل امروز تست ، سرزمینی مسکن هفتصد ملیون چینی همفرهنگ صدملیون ژاپونی و اتحاد این دربا یکدیگر بر آنچه هست مشکلی دیگر خواهد افزود و مشکل بزرگ کم ندراری .



آیا برای آنکه معترف باشی که بارها برای خطا رفته ای و بیکرات اشتباه کرده ای دلیلی باید آورد بزرگتر از چین و هندوستان و جواهر و سوماترا و مصر و عراق ؟ اگر چندان نا امیدی که میدانی بهیچ طریق پیشرفت میسر نیست و عاقبت باید تسلیم شوی و میخوانی در این چند ماه یاد سه سال تا میتوانی لااقل متاعی بفروشی و پولی بدست آوری در آنچه میکنی معذوری . اما اگر برآنی که باملتها دوست بمانی در پیشتیبائی هر دولت از ملت جدا هر آنچه میکنی خطاست خطا .

کارت بجائی کشیده است ای فرنگ که دیگر بنطق و خطا یوشی و ستایش ظالمان و نکوهش صالحان پیشرفتی نخواهی نمود . باید جنگ کنی و دو جنگ در پیش داری یا با هر کس که اورادشمن میهنداری ببجنگ و بعد از فتح هر چه میخوانی بکن بالااقل باطمع و وسوسه های شیطانی خود نبرد کن و چون بر آنها ظفر یابی بکندله موافق آزادی خواهان شو و از بدان بگسل و خصم خائنان خائف باش و اگر بهیچیک از این دو حرب تن در ندهی جنگ نا کرده مغلوبی .

ملتهای قدیم تمدن و صنعت صاحب ثروت را با توای فرنگ هنوز کارهاست ولیکن باید وقت شناس باشی و مردم شناس و باید بدانی که در این ایام جزاز طریق پیوستن بنیکان و آزادی خواهان از هیچ راه دیگر بعل مشکلات موفق نخواهی شد .

تراژدی نودر این ایام کجا و فکر و شعر ناصر خسرو کجا با اینهمه بیستی چنداز یکی از قصائد او در این جادرج میشود و چنان مینماید که این شاعر ناصح بانو سخن میگویی :

ای متحیر شده در کنار خویش	راست بنه بر خط پرگار خویش
مار فسای ارچه فسوگر بود	رجه شود روزی از مار خویش
بد بتن خویش چو خود کرده ای	باید خوردت ز کشتار خویش
پای ترا خار تو خستست و نیست	پای ترا درد جز از خار خویش
راه غلط کردستی ، باز کرد	روی بنه بر پی آثار خویش
دیو هوی سوی هلاکت کشد	دیو هوی را مده افسار خویش
بام کسان را چه عمارت کنی	چونکه نبندی خود دیوار خویش
چون ندهی پند تن خویش را	ای متحیر شده در کار خویش

مشکلات ایران خود از حساب بیرونست و مصیبتهای ما بوصف نمی آید و این کلمات را بر آن حمل نکنی که ما از قصها و عیبها و گرفتاریهای خود غافلیم و بزخم زبان میخوانیم روح ترا بیازاریم . ای فرنگ هزار مشکل گرفتار کیست در سراسر روی زمین که اگر با علم و دانش و فکر و ذوق و صنعت بمانند تو اندک آشنائی هم داشته باشد از آنچه بر تو میگردد اندوهگین نشود . تو وقت شناس

بودی و قدر هر ثابیه را میدانستی که چیست و از تو عجبست که این همه وقت عزیز را در این پنجاه سال و علی‌الخصوص در ایام بعد از جنگ دوم چنین ضایع کرده‌ای و از این عجیبتر آنکه هنوز خود را بخیالات بیهوده میفریبی و در نگاه داشتن چیزهای ناپایدار سعی باطل می‌نمایی و از این چند روز مهلتی که هست چندانکه باید فایده نمیری و بیش‌تیبایی از آزادی و جنگ و اقامی با فساد دلهائی که امروز از تو نگرانی دارند همه را مسخر نمیکنی و کاری نمیکنی عاقلانه و پایدار که در آن هم منفعت تو باشد و هم مصلحت دیگران.

من این مقاله را با تأثر و تأسف و از سوز دل نوشته‌ام ای فرنگ چرا که میخواهم که ایران بماند و نمیخواهم که تو نامحترم و نامعتبر باشی و بعد از این همه عزت در ذلت بمانی.



## یدالله بهزاد

### سمپیده دم

آورد مژده ز آمدن فرودین سروش  
 دیدم که می‌گذشت نسیم بهار دوش  
 خواهد بجلوه برد زبینند تاب و هوش  
 زودا که کوه حله خضرا کشد بدوش  
 هر جا که هست مرغکی ازرنج دی‌خمش  
 وز بلبلان بر آید فریاد نوش نوش  
 تو نیز جامه نوکن ای پیر زنده پوش  
 یک دو سبو خرید توانی ز می‌فروش  
 و آنکه بگیر جام بر آئین داربوش  
 شعر کهن بخوان و شراب کهن بنوش

دوشینه پیش از آنک بر آید سپیده دم  
 گفت از کمران باغ بکشی و دلبری  
 دریافتم که چند صباح دگر جهان  
 زودا که دشت مغرش دیباکشد به روی  
 بازش بهار ذوق سرود و سخن دهد  
 گل دمبدم بنوشد از جام لاله می  
 سال او و بهار او و روز او رسد  
 نقدی بدست آر کز آن باد کهن  
 سوروز را بزم طرب شو بیاد جم  
 غم‌های کهنه تا بزاید ترا ز دل